**این مدرنیته شیطان صفت/ نگاهی به تاملات دکتر سید حسین نصر در باب سنت و سنت گرایی**

**هاشم زاده، سروش**

شناخت و سنجش جریان‏های معرفتی،یکی از دغدغه‏های اندیشمندان معاصر است و گام‏نهادن در مسیر این سنجش،بدون تأمل نظری و کوشش در فهم آن، تمنایی محال است.یکی از جریان‏های معرفتی در عصر حاضر،بحث«سنت» (Tradition) و«سنت‏گرایی» (Traditionalism) است.نبرد میان مدرنیته و سنت در عصر جهانی شدن،پروژه‏ای است که استیلای هریک از این‏ دو،سرنوشت جهانی را رقم می‏زند.اما اگر ملاحظه نشود که‏ سنت چیست و در زندگی ما چه معنایی دارد و در این زمانه‏ بر سر آن‏چه می‏آید و هواداران پروه«احیای سنت»چه‏ در سر می‏پرورانند،فهم تجربه مدرنیته با مشکل مواجه‏ می‏شود،چرا که تا پیش از آغاز عصر مدرنیته،پیدایش‏ انقلاب صنعتی،تکنولوژی،مفاهیم پیشرفت،اصالت یافتن‏ زمان،نفی سکون و ثبات و همچنین اصالت انسان و اهمیت‏ «من»دکارتی،انسان در وضعیتی زندگی می‏کرد که امروزه‏ آن را«سنت»و یا به تعبیری موقعیتی که«انسان در گذشته‏ در آن زیست می‏نمود»می‏نامند.بنابراین،برای ورود به بحث‏ «سنت»باید،طبق گفته سنت‏گرایان،به مجموعه حقایقی‏ که شمول تاریخی،جغرافیایی و فلسفی دارد،توجه کرد. مقاله ذیل در نظر دارد ضمن بررسی موارد مطرح شده،سنت‏ و سنت‏گرایی را از نظر یکی از داعیه‏داران سنت،یعنی دکتر سید حسین نصر مورد سنجش و بازخوانی قرار دهد.

سید سروش هاشم‏زاده

سنت‏گرایان،به اعتباری،سابقه تأملات‏شان را به گستره تاریخ‏ بشری مرتبط می‏سازند،لذا ما با نوعی اهل«معرفت»مواجه‏ هستیم که تفکرشان سیطره همه‏جایی و همیشگی دارد.پرسش‏ از«چیستی»سنت زمانی آغاز می‏شود که به مواجهه با دنیای‏ مدرن،خصوصا تفکرات دنیای مدرن،برویم.هنگامی که عقل و آگاهی از دامن متافیزیک و اسطوره‏ها خارج و به قلمرو عقل فردی‏ -استدلالی که قابلیت نقد جدی را داراست وارد شد،مواجهه و کشمکش سنت و مدرنیته نیز آغاز گردید.در دنیای امروز انسان‏ها دارای سنت‏ها،گروه‏های سنتی و تفکرات سنتی مختلفی هستند و تکثرگرایی سنت‏ها از ویژگی‏های دنیای امروز است.اما سنت‏های‏ بسیاری در جهت‏های مخالف یکدیگر حرکت می‏کنند و گاه باهم نمیز برخورد می‏کنند.در چنین پروسه‏ای این پرسش به ذهن می‏آید که‏ انسان چگونه می‏تواند به سنت خاصی تکیه کند؟در این سنت‏ها، چه رشته‏ای با رشتهء دیگر پیوند می‏خورد به نحوی که از پیوند این‏ رشته‏ها نسجی به وجود آید که انسان بتواند آن را از آن خویش کند؟ در دنیایی که با چنین سرعت سرسام‏آوری دگرگون می‏شود،نقش‏ زمان چگونه توجیه می‏شود؟و یا به عبارتی اگر مقصود از سنت، گذشته است درباره حال و آینده چگونه باید اندیشید؟

برای تبیین بحث و پاسخ به چنین پرسش‏هایی باید تعریف‏ روشن و جامعی از سنت ارائه نمود تا بتوان گونه‏های تأثیرگذاری‏ بنیان‏گذاران این نحله فکری و تأثیر آن را بر اندیشه‏های سید حسین‏ نصر جست‏وجو کرد.سابقه تاریخی سنت‏گرایی،به‏عنوان رویکردی‏ آگاهانه در مقابل عقاید انسان متجدد،با تلاش‏های گنون، کوماراسوامی،شووان،لینگز،بورکهارت و...موجودیت مستقلی‏ یافت.این گرایش فکری از دهه‏های 1920 و 1910 با تلاش‏های این‏ سنت‏گرایان گسترش یافت و اینک جریان سنت‏گرایی،بالغ بر پنجاه‏ اندیشمند سنت‏گرا را در سطوح مختلف دربردارد.

سید حسین نصر نیز از جمله کسانی است که با علاقه به آرای این‏ افراد،سعی در گسترش جهان‏بینی سنتی دارد.بدین منظور،سنت‏ در منظومه فکری نصر تنها یک اصطلاح نیست،بلکه اهتمام قلبی‏ و ایمان عقلانی است.نصر،خود را«فیلسوف سنتی‏ای که زندگی‏ معنوی را در پیش گرفته»(پل فیروزه:ش 5،ص 98)می‏داند.وی بر این باور است که سنت«هدیه‏ای از بارگاه الهی»است.معنایی که نصر از سنت ارائه می‏کند با آنچه متعارف است،کاملا تفاوت دارد.برخی‏ از محافل فکری،سنت را به عادت،الگوهای موروثی و امور منسوخ و متروک تعبیر می‏کنند.آنچه از نحوه تفکر این افراد نسبت به سنت به‏ نظر می‏رسد،مرکب از مجموعه باورهای مذهبی،فرهنگی،تاریخی، رسوم و آداب و نگرش‏های خاصی است که شیوه زندگی حاضر را تشکیل می‏دهند و حد اقل از قواعد روایی واحدی پیروی می‏کنند. این شیوه،به اعتقاد غیر سنت‏گرایان،نااندیشیده و ناآگاهانه است.به‏ این معنی که ساختار و اجزای سنت به عنوان وضعیتی از پیش فرض‏ شده پذیرفته می‏شوند.اما،نصر«کندوکاوی دیگر»در این اصطلاح‏ دارد.سنتی که در پروژه فکری نصر قرار دارد،سنت جاویدان و پایدار و آگاهانه است و چیزی جز سنت خداوندی و یا به تعبیر قرآن‏ «سنهء الاولین»(سوره بقره:135)نیست،همان سنتی که تبدیل و صیرورت در آن راه ندارد و هرگز دورانش به سر نمی‏رسد و در همه‏ دوران‏ها حضوری زنده و پویان دارد.(سوره فتح:23)

توصیفی که نصر از سنت ارائه می‏دهد:«به معنای حقایقی یا اصولی است دارای منشأای الهی که از طریق شخصیت‏های‏ مختلفی معروف به رسولان،پیامبران،اوتاد،لوگوس یا دیگر عوامل‏ انتقال،برای ابنای بشر و درواقع،برای یک بخش کامل کیهانی‏ آشکار شده و نقاب از چهره آن‏ها برگرفته شده است.»(معرفت و معنویت:1381،ص 156-155).به باور نصر،سنت حقایقی‏ را آشکار می‏کند که دارای ماهیتی فراشخصی است که ریشه در ذات حقیقت دارد.به عبارت دیگر،سنت در آن واحد هم حقیقت‏ است و هم حضور.نصر معتقد است«سنت علمی است که بیش از اندازه واقعی است.»(معرفت و معنویت:1381،ص 156).در نظر ست‏گرایان،این دانش«بیش از اندازه واقعی»معطوف به«علم‏ قدسی»است که در گوهره سنت قرار دارد.آنچه سنت‏گرایان سخت‏ بدان می‏اندیشند،فواید و ثمرات سنت است،به‏ویژه که در دنیای‏ مدرن مورد تهدید قرار گرفته‏اند،لذا به این معنا سنت‏گرایی،آرمانی‏ است که با سنتی زیستن متفاوت است و موضعی بیرونی نسبت به‏ خود سنت محسوب می‏شود.سنت‏گرایان معتقدند که انسان‏ها،از حیث انسان بودن،ذاتا از ویژگی‏های منحصر به فردی برخوردارند که راه وصول به حقیقت مطلقق را می‏توانند دریافت کنند.سنت‏ها، خصوصا سنت‏های مذهبی،از نوعی همگنی تجربه متافیزیک‏ برخوردارند که ساخت‏های عظیم نظام معرفتی سنت را سامان و شکل می‏دهند.کر ویژه سنت،در نظر سنت‏گرایان،خاطره‏ای مثالی‏ است که از آن به‏عنوان امری مقدس و پاک یاد می‏کنند.این مورد نیز قابل توجه است که سنت‏گرایان سنت را درگیر با شکل‏هایی از مراسم و آیین‏های رفتاری و اسطوره‏ای نمی‏دانند.بلکه اینان،سنت‏ را[امری‏]پویا تصور می‏کنند که سمت‏دهنده رفتار جمعی بشر است.(انسان‏شناسی سیاسی:1382،ص 163)نگاه نصر به کارکرد سنت،چندان اجتماعی و فرهنگی نیست،بلکه نگاه او فلسفی و توأم‏ با بن‏مایه‏های دینی-اسطوره‏ای است.

اندیشه‏های سنت‏تگرایان و نصر،حوزه‏های مختلفی را شامل‏ می‏شود که از آن جمله می‏توان از بسترهای متافیزیکی، معرفت‏شناسی،انسان‏شناسی و اخلاق نام برد.لیکن نصر در اغلب‏ آثارش،به‏خصوص«معرفت و معنویت»،از بستر معرفت‏شناسی، البته با تاکید بسیار بر وجودشناسی،به تشریح و تبیین سنت‏ می‏پردازد،لذا مباحثی را در این پروژه پی‏می‏گیرد که از شمول و تنوع گسترده‏ای برخوردار است.نصر پس از ارائه تعریف‏های‏ متعددی از ستن،سعی بر آن دارد تا ارتباط سنت‏ را با مفاهیم دیگری که تا حدی نزدیکی با معنی‏ سنت دارند،نشان دهد؛تا بدین وسیله هم حد و حدود هریک از این مفاهیم را آشکار کند و هم‏ تصویر روشین از سنت را در ذهن خواننده متبلور سازد.یکی از این مفاهیم،«حکمت جاویدان» (Philosophia Perennia) است. حکمت جاویدان،نوعی نگاه سنیت به متافیزیک است‏ که در بطن دین قرار دارد و به دلیل ساحت ذوقی‏ای که‏ دارد برترین انکشاف حیات بشری محسوب می‏شود.در منظومه فکری سنت‏گرایان،«حکمت جاویدان»نوعی‏ فلسفه متافیزیکی توأم با اسطوره،دین و عرفان است.در سنت اسلامی شرایطی شکل گرفت که فلسفه،الهیات‏ و عرفان در یک بافت سنتی خود را نشان دادند.این‏ سه مورد در حیات فکری یک عالم سنتی نقش خاصی‏ ایفا می‏کنند.اما سنت‏گرایان به جنبه عرفانی آن بیشتر توجه کرده و فلسفه را اغلب مورد تهاجم قرار داده‏اند.به‏ زعم نصر،سنت‏گرایانی همچون کوماراسوامی،شووان‏ و مخصوصا گنون«سخت به فسلفه تاخته‏اند تا زمینه را برای ارائه و عرضه ما بعد الطبیعه پاک سازند وا ز هرگونه‏ تحریف یا انحرافی که ممکن است در اثر خلط میان معرفت ناسوتی‏ و معرفت قدسی به‏وجود آید،جلوگیری کنند.»(معرفت و معنویت: 1381،ص 179-178)با این تعبیر ما نمی‏توانیم چندان رنگ و بوی‏ عقلانیت را در این پروژه فکری متصور شویم.آنچه این افراد از آن به‏ حکمت تعبیر می‏کنند،نوعی خلسه‏های فردی عرفانی با بن‏مایه‏های‏ دینی و اندکی فلسفه پیراسته از استدلال‏های شخصی است.بنابراین‏ سنت‏گرایان درصدد احیای«حکمت الهی»ای هستند که بادوام‏ و پایدار باشد؛لذا عنوان پروژه فکری خود را«حکمت جاویدان» می‏نامند.این حکمت در دنیای جدید پا به عرصه فکری ننهاده‏ بلکه از گذشته باستان این تأملات و نحوه فکری در زندگی بشری‏ نمود داشته است.در گستره فکری نصر و دیگر سنت‏گرایان حکمت‏ جاویدان چیزی نیست مگر همان ẓPerennis SophiaẒ در سنت‏ غربی که هندوها آن را«سنتانه ذرمه»،اعراب«الحکمه الخالده»و به‏ فارسی«جاویدان خرد»می‏نامند.

به اعتقاد نصر،جاویدان خرد،دارای جان‏مایه‏ای توحیدی است‏ که بشر بنا به درک و توانایی خود از این حکمت الهی کسب فیض‏ می‏کند.این حکمت همان«الحکمه اللدنیه»به تعیر سهروردی‏ است که درواقع اشاره به آن دارد که این حکمت نزد خداوند است و از طرف او افاضه می‏شود.در سنت تعقلی اسلامی،منبع این حکمت‏ را تعالیم پیامبران می‏دانند که نسب آن‏ها به«پدر فیلسوفان» (ابو الحکما)هرمس می‏رسد.به باور نصر،فیلسوفانی مانند افلاطون، فیثاغورث و امپدوکلس«موحدانی»اند که با«حکمت ازلی که‏ مرتبط با نبوت است،همراه و همگام»بودند(معرفت و معنویت: 1381،ص 162).

قابل تأمل است که سنت عقلانیت اسلامی گذشته از منابع حکمی‏ و معرفتی‏ای که نصر از آن‏ها یاد می‏کند از راه‏های مختلف می‏تواند مورد بررسی و نگرش قرار گیرد.اما مهم‏ترین بخش سنت عقلانیت‏ اسلامی،بخشی است که ای سنت را با کل مسئله دین ارتباط می‏دهد و می‏کوشد سرچشمه‏های دین را تبیین نماید.پس به این‏ معنا و مفهوم می‏توان از سنتی عقلانی نام برد که رابطه میان عقل‏ و وحی را هماهنگ و سازگار می‏کند.این سنت عقلانی در اسلام‏ با آنچه خردگرایی یا فلسفه اصالت عقل(راسیونالیسم)نامیده‏ می‏شود،تفاوتی آشکار دارد.سنت عقلانیت اسلامی از جان‏مایه‏های‏ وحیانی برخوردار استو چندان به اصالت عقل توجه ندارد.اما راسیونالیست‏ها،من دکارتی را الگوی خود قرار داده و به تعبیری‏ اصل را بر اصالت عقل انسان قرار داده‏اند.به باور نصر«غفلت از دو جنبهع قل جزئی و در نتیجه یکی دانستن اسلام و راسیونالیسم،به‏ جای بهره‏برداری از سرمایه عظیم حکمت اسلامی،حماقت محض‏ است.»(آموزه‏های صوفیان:1382،ص 95)بنابراین،اصل،احیای‏ فلسفه‏ای است که اصول و مبانی‏اش ریشه در قرآن دارد و از نور عقل‏ کلی برگرفته شده است،نوری که از حیث منشأ و هم محتوایش‏ وابستگی وثیقی با قرآن دارد.در پرتو این حکمت می‏توان هم فلسفه‏ طبیعت و هم فلسفه انسان‏شناسی را به‏وجود آورد تا تعادل کامل‏ را نسبت به نیازمندی‏های عقل جزئی برقرار کند،بدون این‏که در دام راسیونالیسم پرومته‏ای و لاادری‏گری سقوط کند.(آموزه‏های‏ صوفیان:1382،ص 96)

نصر برای فهم دقیق معنای سنت به ارتباط آن با دین (religion) می‏پردازد.به باور نصر،سنت مفهومی است که دین را در پروژه‏ خود دربردارد.او در تعریف دین که با چنین درونمایه‏ای توأم است، می‏گوید:«دین چیزی نیست که انسان را با خدا و در عین‏حال‏ انسان‏ها را با یکدیگر به‏عنوان اعضای یک جامعه یا ملت قدسی یا چیزی که اسلام«امت»نامیده است،پیوند می‏دهد.» (معرفت و معنویت:1381،ص 164-163)

توصیف نصر از دین و رابطه آن با سنت از منظر حکمت خالده،که نصر آن را گوهره دین می‏پندارد، ضرورت کندوکاو در مسئله کثرت ادیان و وحدت‏ متعالی ادیان را نیز ایجاب می‏کند،چراکه مهم‏ترین‏ آموزه معرفتی سنت‏گرایان،«وحدت‏گرایی باطنی‏ ادیان»یا به تعبیر شووان«وحدت استعلایی ادیان» است.(گوهر و صدف عرفان اسلامی:1381،ص 55) از نظر آنان هر دینی دو بعد ظاهری(شریعت)و باطنی‏ (عرفان)دارد.گرچه ظاهر ادیان به‏دلیل جغرافیا و تاریخ‏ نزول وحی الهی اختلاف دارد،ولی پژواک ندای الهی از قلب همه دین‏ها قابل شنیدن است.(سوره فاطر:24؛ یونس:47)

به‏اعتقادنصر،که برخلاف نظر متکلمان و فیلسوفان‏ است،«سنت‏گرایان از ارجاع و تحویل وجود دین تنها به ساحت اینجهانی و زمانمند سرباز می‏زنند.دین‏ در نظر آنان،تنها ایمان و عمل جمعیت انسانی خاصی‏ که دست بر قضا گیرنده پیام دینی خاصی بوده‏اند، نیست.دین،تنها ایمان مردان وزنانی که ایمان دینی‏ دارند نیست.دین واقعیتی است ناشی از مبدأ الهی.عین ثابت دین در علم(عقل)الهی است و نظیر خود جهان دارای مراتب معنا و واقعیت‏ است.»(نیاز به علم مقدس:1379،ص 108)

براساس چنین باوری،دین به غیر از ظهور زمینی‏اش،دارای‏ واقعیتی مثالی و آسمانی است.البته این واقعیت مثالی،به غیر از آن‏ حقیقت واحده بسیطی است که نزد حق تعالی وجود دارد،لذا با تأمل‏ در دو مفهوم مطلق و مطلق نسبی به درک چنین نظری خواهیم‏ رسید.براساس چنین تفکری،تمامی ادیان،مظاهر و تجلیات ذات‏ مطلق‏اند.ادیان نیز هرکدام واقعیت‏های مطلق نسبی‏اند.به باور نصر نیز ذات واقعیت مطلق،فراتر از هرگونه نسبیتی است.

ادیان در طول تاریخ در باب حقانیت و رستگاری با سه گرایش‏ عمده روبه‏رو بودد و اغلب فیلسوفان دین نیز در پیرامون این سه‏ گیرایش قرار دارند:1-انحصارگرایی دینی (Exclusivism) که‏ معتقد است فقط یک دین بر حق است و پیروانش اهل نجات‏اند؛ 2-شمول‏گرایی (Inclusionism) که معتقد است،در عین‏ حال که دین بر حق یکی بیش نیست اما پیروان سایر ادیان،اگرچه‏ خودشان وقوف ندارند،اما در واقع به همان دین بر حق اعتقاد دارند و اهل نجات‏اند،3-کثرت‏گرایی (Pluralism) که باور دارد همه‏ ادیان بر حق و پیروانشان اهل سعادت‏اند.سنت‏گرایانی مانند: نصر،شووان،گنون و...روایت متفاوتی از کثرت‏گرایی دارند.این‏ افراد بعد از تألیف کتاب شووان با عنوان«وحدت متعالی ادیان» sunity of The Transcendet Relogion در 1948 روایت خود را از کثرت‏گرایی دینی با این عنوان،یعنی«وحدت‏ متعالی ادیان»،اعلام نمودند.با تأثیر شگرفی که شووان بر نصر دارد، وی بر این عقیده تأکید دارد که:«ادیان را می‏توان از نظر تاریخی به‏ عنوان پدیده یا از نظرگاه الهیات به عنوان نظام‏های دگماتیک مطالعه‏ کرد و یا حتی می‏توان به دلایل انسانی با تسامح با آن‏ها برخورد کرد، اما تا این حد به هیچ‏وجه کافی نیست.مدارا با دیگر ادیان به این معنا نیست که در عین اعتقاد به نادرستی آن‏ها،حضور آن‏ها را تحمل‏ کنیم.برای فهم عمیق دیگر ادیان اصیل کافی نیست که تجلیات‏ تاریخی و یا حتی اصول کلامی آن‏ها را تحلیل و سپس با آنها مدارا کنیم،بلکه دست‏کم با بصیرت عقلانی باید آن حقایق باطنی ادیان‏ را عمیقا دریابیم.این امر به این معنی است که بتوانیم از نمود ادیان‏ به بود و از صورت‏ها به گوهر آن‏ها برسیم.گوهری که حقیقت همه‏ ادیان است و فقط با فهم آن،هر دینی را می‏توان فهمید و پذیرفت.» (آموزه‏های صوفیان:1382،ص 67-66)به باور نصر دو موضوع‏ حیقت و رستگاری در ادیان از یکدیگر جدا نیستند.او همچنین‏ معتقد است که خداوند یک دین نازل کردده است:«دین لا اله الا اللّه از حضرت آدم شروع و به حضرت خاتم ختم می‏شود»(جاودان خرد: 1382،ص 94)

یکی دیگر از مفاهیمی که نصر سعی در تبیین آن دارد،ذات‏ قدسی است.به اعتقاد نصر،«ذات قدسی مبدأ سنت است و چیزی‏ که سنتی است از ذات قدسی جدایی‏ناپذیر است.کسی که درکی از ذات قدسی ندارد،نمی‏تواند منظر سنتی را درک کند انسان سنتی‏ هرگز از درک ذات قدسی جدا نشده است.»(معرفت و معنویت: 1381،ص 169-168)نصر با ارائه چنین مفهومی قصد دارد،تمدن‏ سنتی را متعالی و خالی از نقص معرفی کند،چراکه تمدن سنتی‏ای‏ که تحت سیطره ذات قدسی باشد،هرگز اجازه ظهور شکاکیت و سکولاریسم را نخواهد داد و انسان با معرفت به ذات قدسی می‏تواند تمدن سنتی را احیأ کند.در باور سنت‏گرایان مقصو از تمدن،اغلب‏ تمدن شرقی و یا حد اقل تمدنی که جنبه الهی داشته باشد،است.در این تمدن انسان با رجوع به سنت و پیروی از الگوی گذشته می‏زیست‏ و هنگامی که با مسائل اساسی وجود طرف می‏شد،با رجوع به مبدأ به پرسش‏های خود پاسخ می‏گفت.در این جوامع شاهد نفوذ تفکرات‏ متافیزیکی هستیم و پرسش از سنت گرداگرد وحی قرار دارد و نقل‏ اصلی و مرکزی جامعه سنتی است.بنابراین،آن‏ها که از توانایی‏ فکری خاص برخوردارند،تلاش و توانایی خود را در این طریق صرف‏ می‏کنند که به شیوه‏ای سنتی حقایق متافیزیکی را تبیین کنند.

بدین‏سان،اغلب فیلسوفان اسلامی آنچه را در قالب مبانی‏ فلسفی ارائه نمودند اغلب از بن‏مایه‏های وحیانی و دینی است که در سنت به وضوح دیده می‏شود.اما چه کسی با چه چیزی پایداری‏ سنت را تضمین می‏کند؟به اعتقاد نصر برخی سنت‏ها نوعی‏ «مرجعیت»دارند و برخی دیگر دارای یک اجتماع قدسی‏اند که‏ خود ضامن خلوص و استمرار پیام است.چنین رسالت کاهنانه‏ای‏ می‏تواند بافت‏های پیکره سنت را درهم تنیده واز هرگونه گسست‏ در این مجموعه جلوگیری کند.مرجعیت معنوی و فکری به استمرار واقعیت بدون تباهی و انحطاط در تمدن سنتی کمک می‏کند،لذا به اعتقاد نصر،سنت دارای ماهیتی فراگیر است که باید مورد تأکید قرار گیرد.در اینجا مقصود نصر،سیطره سنت بر شئون جامعه است. نصر در این‏باره می‏نویسد:«در تمدنی که سنتی توصیف می‏شود، هیچ‏چیز خارج از قلمرو سنت قرار نمی‏گیرد.هیچ حوزه واقعیتی‏ نیست هک خارج از اصول سنتی و موارد اطلاق و کاربرد آن اصول‏ حق موجودیت داشته باشد.بنابراین،ست نه فقط به معرفت بلکه‏ به محبت و اعمال نیز اهتمام می‏ورزد.حتی در مواردی هم که قانون‏ جامعه مستقیما برگرفته از وحی نیست،سنت مبدأ قانون حاکم بر آن جامعه است.سنت بنیاد اخلاق است.در واعق،اخلاق خارج از چارچوبه‏ای که سنت وضع کرده است،معنا ندارد به‏علاوه،سنت‏ اصول و ضوابطی برای جنبه سیاسی حیات جامعه مقرر می‏دارد و مرجعیت سیاسی با مرجعیت معنوی مرتبط می‏شود.»(معرفت و معنویت:1381،ص 176)آنچه را نصر باعنوان«مرجعیت سیاسی» و ارتباط آن با«مرجعیت معنوی»مطرح می‏کند،در سنت عقلانیت‏ اسلامی می‏توان با پرسش از جایگاه حکومت و فرمانروایی پس از رحلت پیامبر اکرم(ص)هماهنگ دانست:«هرگز نباید فراموش‏ کرد که سرآغاز اندیشه و تفکر دینی اسلامی،یعنی علم کلام،همین‏ پرسش است که چه‏کسی بعد از پیامبر حق حکمرانی بر امت اسلام‏ را دارد؟اگر حکومت براساس نص و تعیین است،در این صورت‏ انتخابی در میان نیست،زیرا فرمانروا از قبل تعیین و منصوب شده‏ است،درست همانند وضعیت پیامبر که گزینش و انتخاب در میان‏ نیست چون خداوند خود پیامبرش را برگزیده و تعیین کرده است.اما اگر قرار است رهبر و پیشوای جامعه برگزیده شود،چنان‏که اکثریت‏ مسلمانان برخلاف شیعه،می‏اندیشیدند که چنین باید باشد،در این‏ صورت مشخصات و صفات این کس چه می‏بایست باشد؟آیا می‏شد هرکس را برگزید و زمام امور حکومت را به دست او داد؟تمام فرایند خردگرایی در اسلام از اینجا آغاز شد.»(سنت‏های عقلانی در اسلام: 1380،ص 55)

سنت و مواجهه با دنیای مدرن:آنتونی گیدنز در بخشی از کتاب‏ «گفتارهایی درباره یکپارچگی جهانی»می‏نویسد:«مدرنیته و سنت‏ از عصر روشنگری از یکدیگر متمایز بوده‏اند و هنوز هم دست به‏ گریبانند.نتیجه این نگرش این بوده است که سنت اغلب خرافات‏ و تعبیض غیر عقلانی به حسبا می‏آمده است،تا این‏که جایگاهی‏ عقلانی در جامعه داشته باشد.»(گفتارهایی درباره یکپارچگی‏ جهانی:1379،ص 76)

آنچه گیدنز از آن با عنوان تمایز میان سنت و مدرنیته یاد می‏کند، بحثی بنیادی و مبنایی است،چراکه،این تمایز بسترهای شکل‏گیری‏ نحله‏های فکری و عقیدتی را در جامعه پی‏ریی می‏کند.در آستانه‏ هزاره سوم میلادی،که تأملات مدرنیستی با تمام قدرت وجوه و گستره زیستی انسان را تحت سیطره و حاکمیت خود قرار داده است، سخن گفتن از سنت و بازیابی سنت،مقدمات تنش«اندیشه‏ای»و «بنیادگرایی»را در جامعه فراهم می‏سازد.

در اینجا با دو نحوه رویکرد مواجه هستیم:الف)

«فکر»سنتی:در این نحوه از تفکر،سنت‏گرایاان بیشترین‏ دغدغه‏شان بازگشت به مبانی سنت و آنچه از آن باعنوان حقایق‏ ربوبی یاد می‏کنند،است.

سید حسین نصر،شووان،گنون،کوماراسوامی و...حزو آن دسته‏ از افرادی هستند که دغدغه«فکر»سنتی را دارند.در نگاه این عده، «چیزی که از عالم متجدد مورد انتقاد سنت است،کل جهان‏بینی، (معرفت و معنویت:1381،ص 182)،لذا نصر نیز با آگاهی کامل،به‏ مواجهه با دنیای مدرن می‏رود.او«پرتگاه‏های فراروی انسان متجدد» را به وضوح می‏بیند و مخالفت قطعی خویش را با تجددگرایی ابراز می‏کند.البته وی تبصره‏ای بر مخالفت خویش با تجددگرایی می‏زند و مقصود خود را چنین بیان می‏کند:«این تجددگرایی را هرگز نه با جهان معاصر به مفهوم دقیق کلمه7بلکه با آن شورش و طغیان علیه‏ عالم بالا که در غرب با دوران رنسانس آغاز شد و اینک تقریبا همه کره‏ ارض را مورد تاخت‏وتاز قرار داده است،معادل می‏گیرد.»(معرفت و معنویت:1381،ص 181)

در پروژه فکری نصر،مخالفت با مدرنیته از«احساس تعهد»و «ترحم و خیرخواهی»نسبت به انسانی ناشی می‏شود که در عالمی‏ بافته شده از تاروپود خطاها و حقایق نیم‏بند گرفتار آمده است،لذا نصر«بار امانتی»(معارف اسلامی در جهان معاصر:1371،ص 251) را بر دوش خود احساس می‏کند و مخالفت خود را با مدرنیته‏ به‏گونه‏ای مختلف فکری بیان می‏کند.او با نقل قول از شاعران، فیلسوفان،مترجمان،ادیبان،اسطوره‏شناسان و...که به پژوهش‏ در مبانی سنت علاقه‏مند هستند،درصدد احیای سنت و بازیابی‏ امر قدسی برآمده است.وی به مستشرقانی که در دپارتمان‏های‏ دانشگاه‏های اروپایی و آمریکایی مشغول تحقیق هستند،چندان‏ خوش‏بین نیست؛چراکه از نظر نصر اینان به شرق به عنوان«تاریخ» و سوژه و رشته‏ای علمی و استدلال‏گرا توجه دارند.اما شرق رازها و مبانی اشراقی دارد که مبنای«مبدأ کلی»است،لذا نگاه سوژه‏ای به‏ «حریم ذات قدسی»و ساحت ذوقی که در دل سنت نهفته است‏ با ملغمه‏های«من دکارتی»چندان سنخیتی ندارد و انسان را در سیاه چال مدرنیته فرو می‏برد.بنابراین،با این نحوه رویرکرد به شرق و سنت برای«بسیاری از انسان‏های معاصر که در اثر پاک شدن نشان‏ الوهیت از جبین بشر،با وحشت پوچ‏انگاری و مرگ چیزی که بشری‏ است،دست به گریبانند،احیای ستن در این قرن ممکن نیست.» (معرفت و معنویت:1381،ص 204)

اگرچه وی معتقد است هک خداوند مهربان و عادل است و ممکن‏ نیست نور عقل به‏طور کامل در ممحاق بیفتد و این یأس و نومیدی‏ نمی‏تواند فصل الختام انسان معاصر باشد7اما زنگ خطری که نصر در قرن حاضر در قلب آمریکاو در دپارتمان ادیان تطبیقی به صدا درآورده است،برای برخی از افراد دستاویزی گردیده که با حسرت و مویه،معصومیت از دست رفته سنت را با نوستالژی سوزناک به نظاره‏ بنشینند و از به غارت رفتن متافیزیک توسط«مدرنیته شیطان‏ صفت»دست به فغان بردارند و به مواجهه فیزیکی با دنیای مدرن‏ و مظاهر آن بروند.بنابراین،تنشی که از آن یاد کردیم اینک مرحله‏ اندیشه‏ای را به کنار می‏گذارد و وارد مرحله فیزیکی-پراگماتیستی‏ می‏شود.

ب)بنیادگرایی:عنوان بنیادگرایی (fundamentalism) پس از فرو ریختن برج‏های تجاری نیویورک چنان سربلند کرد که‏ امروزه این عنوان،نماد تروریسم،خشونت و فاجعه است.در لایه‏های‏ بنیادین این واژه،معرفتی سیاه در جریان است.از دهه‏های پیش‏ اندیشمندان بسیاری زنگ خطر این پدیده نوین قرن بیستم را به صدا درآورده بودند.حسن حنفی،محقق و فلسفه‏پژوه معاصر مصری،یکی از این اندیشمندانی است که در مقاله‏ای تحت عنوان‏ «دورنمای انسان از دیدگاه اسلام»با آگاهی کامل از گسست معرفتی‏ و تغییر پارادایم متافیزیکی که در جهان معاصر رخ داده است7با ارزش و اهمیت دادن به جنبه‏های مثبت فلسفه‏های غربی،به‏طور غیر مستقیم علیه تفکرات اسکولاستیکی در جهان اسلام مبارزه‏ می‏کرد.

حنفی بر این باور است که«مسلمانان وحی و سنت را به مثابه‏ مراتب حقیقت طوری تعبیر و تفسیر می‏کنند که زبان مذهب، بیگانه و بالاتر از زبان و تجربیان روزانه ما معلق و سرگردان است7 بدون آن‏که یک ارتباط واقعی با آن داشته باشد.»(میراث فلسفی ما: 1380،ص 194)

او سنت را در سده‏های متأخر،که به بن‏بستی رانده شده بود که‏ راه برون رفت از آن متصور نبود،به پرسشگاه فلسفی می‏کشاند و آن را مورد نقد جدی فلسفی قرار می‏دهد.حنفی به ضرورت کامل‏ مبارزه با متافیزیک‏گرایی ایمان دارد و از این‏که متافیزیک باوران‏ سرنوشت انسانی را دچار دوآلیسم کرده‏اند سخت انتقاد می‏کند و می‏گوید:«نتیجه تجزیه و تحلیل مبتنی بر ثنویت‏گرایی،عاجز و ناتوان ماندن در مقابل آن ایده جهانی است که اقتدار خدایی را با خود حمل می‏کند.انسان در مقابل اراده حاکم بر جهان عاجز و ناتوان‏ است.اعتقادی این‏گونه به خدا،خدایی که در آسمان‏ها و در بالاتر از زمین قرار دارد و سرنوشت انسان‏ها را رقم می‏زند،منجر به کشیده‏ شدن انسان‏ها به بند و عدم آزادی‏شان و در عمل،منفعل و بی‏اراده‏ و بی‏تفاوت‏شدنشان در زندگی می‏گردد.جهان،معنی و ضرورت‏ وجودی‏اش را می‏بازد و به یک وادی موقت و ناپایدار و گذرا تبدیل‏ می‏شود و جای ناپایدار آن باحضور خدا پر می‏شود.در این دیدگاه، قدرت و توانایی‏های انسان در تغییر جهان،هرچقدر ضعیفت‏تر باشد، بزرگی و قدرتمندی خدا به همان میزان افزایش می‏یابد و به تعبیر دیگر قادر و توانابودن خدا در ضعف و ناتوانی انسان‏هاست»(میراث‏ فلسفی ما:1380،ص 195).

در منظومه فکری حنفی انتقاد به تقدیرگرایی‏ کاملا مشخص است و او گوشزد می‏کند که مبادا انسان به دام‏ تقدیرگرایی بیفتد.جهان‏بینی حنفی،اسلامی است؛اما وی‏ تجربه‏ای نو از پارادایم معرفتی جهان مدرن دارد،لذا مواجهه اسلام‏ با تفکرات اومانیستی غرب این ضرورت را در نظر وی ایجاد می‏کند که باید یک تغییر اساسی در عرصه اندیشه اسلامی صورت پذیرد. از نظر حنفی«اگر جهان‏بینی باز و گسترده و افقی با فرهنگ‏ خداپرستانه پیوند نیابد،باسایزی اجتماعی با شکست مواجه‏ می‏شود.ضرورت تغییرات بنیادی و انقلابی،وجود«ایدئولوژی‏ برخاسته از متن»است که از ویژگی‏ها و مشخصه‏های نمادین، عملی و مادی برخوردار باشد.یعنی یک ایدئولوژی ذهنی نباشد، بلکه عملی و قابل تحقق باشد و از طرف دیگر مادیت را نیز در نظر داشته باشد»(میراث فلسفی ما:1380،ص 199).در اندیشه‏ حنفی بازسازی و نوسازی اسلام به وضوح دیده می‏شود،اما وی‏ خطر ایدئولوژیک شدن دین و سنت را نیز اعلام می‏دارد.نگاه‏ هرمنوتیک حنفی و گذر از مسائل معرفت‏شناختی،انسان را در ساختاری قرار می‏دهد که به فهم زمانمند از خود و پیرامونش‏ وادار شود،لذا سیر دیالکتیک سنت و گذر به گرداب ایدئولوژیک‏ زنگ خطر«ایدئولوژی شدن سنت»را به تعبیر شایگان،به‏ صدا درمی‏آورد(انقلاب دینی چیست؟1982).از آن بدتر نیز سوء استفاده«بنیادگرایان»از مبانی سنت است.دگردیسی سنت‏ و دین به ایدئولوژی در حکم تغییر جوهری خود دین است.در این مقام،دین از ساحت قدسی خارج می‏شود و در قالب عرفی‏ ایدئولوژی‏های مدرن جای می‏گیرد.در این جابه‏جایی،ظاهر شریعت(-فقه)هیچ سخخیتی با وجه معنوی ندارد.به تعبیر شایگان،«در این ماجرا دین ذخایر عظیم معنوی خود را که در حکم سرمایه اسطوره‏ای،تمثیلی و ازلی خودش هست،بی‏دریغ‏ خرج می‏کند چندان‏که خود،فرایند اسطوره‏زدایی را تسریع و تشدید می‏کند و در این گیرودار به نوعی انتحار معنوی دست‏ می‏زند و در مقابل ایدئولوژی‏های منسجم که مصنوع و محصول‏ تجدد و عرفی شدن دنیا هستند،رنگ می‏بازد و سرانجام به‏ مرحله‏ای می‏رسد که نه آخرت را دارد و نه دنیا را.»(کیان:ش 45، ص 47)

ما در این مقال قصد آن نداریم که سید حسین نصر را به بنیادگرایی‏ متهم سازیم.همان‏طوری که وی بنیادگرایی را به کرات محکوم‏ کرده است.اما گفتمان علمی تساهل را برنمی‏تابد و باید این حقیقت‏ را نیز بیان نمود که اگر سنت به مرحله باززایی و تولید معرفت نرسد و همچنان در مقام امتناع اندیشه و تصلی سنت گرفتار باشد و نتوان‏ سنت را به پرسش جدی فراخواند،مسلما نهایت پروژه سنت‏گرایی، بنیادگرایی است،چراکه سنت‏گرایان«تئوری‏پردازی»می‏کنند و بنیادگرایان«عمل»می‏کنند،اما سنت‏گرایان همچنان بر قدسی‏ بودن تفکراتشاان اصرار دارند و قرائتشان را متفاوت جلوه می‏دهند.

سید حسین نصر در کتاب«اسلام سنتی در دنیای مدرن»تمایز میان«اسلام سنتی»و«اسلام بنیادگرایی»را بررسی نموده است. وی بر این باور است که«دیدگاه سنت‏گرا و آنچه بنیادگرا نام گرفته، در قبلو سنت و حدیث و همچنین در تأکیدشان بر شریعت،باهم‏ تلاش می‏کنند اما حتی در این‏جا هم اختلافات بسیار عمیق است. سنت،همواره بر تفسیرهای خردمندانه و سنت دیرپای تفسیر قرآنی‏ در فهم معنای آیات کتاب مقدس تأکید دارد.درحالی‏که بسیاری از جنبش‏های بنیادگرا به آسانی،آیه‏ای از قرآن را برداشته و معنایی‏ مطابق با اهداف و مقاصد خودشان به آن می‏دهند؛معنایی که اغلب‏ بیگاانه با کل سنت تفسیری قرآن است.»(اسلام سنتی در دنیای‏ مدرن:1990،ص 18)

قرائت نصر از اسلام با آنچه پیش از این درباره مبانی تفکر سنتی‏ مطرح کردیم،سنخیت کامل دارد.اما اینک ما در جهانی زندگی‏ می‏کنیم که دو جریان فکری«سنت‏گرایی»و«بنیادگرایی»وجود دارد،لذا ابتدا بر برخی تشابهات و افتراقات این دو جریان می‏پردازیم‏ و سپس نتیجه‏گیری کلی از نگرش نصر به دنیای مدرن خواهیم‏ داشت.

1-«سنت،دین و کتاب مقدس»:قرائت ایدئولوژیک از سنت‏ و متون مقدس از سوی بنیادگرایان؛تفسیر اسطوره‏ای و نمادی از ستن و دین از سوی سنت‏گرایان.

2-«معنویت و عرفان»:نفی معنویت و بعد عرفانی دین از سوی‏ بنیادگرایان؛ترویج و اشاعه تفسیر معنوی و عرفانی از دین و سنت از سوی سنت گرایان.

3-«بازگشت به سنت».سنت‏گرایانوبنیادگرایان هردو ادعای‏ بازگشت به سنت دارند.سنت‏گرایان به احیای خرد جاودان و امر قدسی می‏اندیشند،اما بنیادگرایان به احیای دین ناب و ظاهر شریعت.

4-«تأکید بر عمل»:سنت‏گرایان اغلب به«فکر»سنتی‏ می‏اندیشند.اما بنیادگرایان در قالب حزب و ستیزه به مواجهه‏ فیزیکی با دنیای مدرن می‏روند.

اکنون با طرح پنج گزاره که تفاوت و تشابه میان سنت‏گرایی‏ و بنیادگرایی را می‏رساند،این سؤال جدی قابل طرح است که آیا سنت در بطن خود پتانسیل و آموزه‏های اصول‏گرایی را دارد که به‏ بنیادگرایی ختم شود؟

در پاسخ به این پرسش می‏باید این مسأله روشن شود که‏ ایده‏ها و کنش‏های بنیادگرایان در پاسخ به بحران هویت دینی‏ -سنتی در عصر جهانی شدن به وجود آمده استم.از نظرگاهی‏ دیگر بنیادگرایی چیزی نیست جز عکس العملی مبهم در مقابل‏ ضروریات عصر مدرن.بنایدرگایان در حسرت این نوستالژی به سر می‏برند که آسیب‏های جدی وارده آمده از سوی مدرنیته به دین و سنت را فقط از یک راه می‏توان درمان و احیأ کرد و آن«برخورد فیزیکی توأم با خشونت»است.این نوع نگرش در طول تاریخ با بازتاب‏های متفاوت به‏وجود آمده است.سید حسین نصر در پروژه‏ «احیای سنت»به علاقه غریبان به فلسفه و سنت‏های شرقی اشاره‏ می‏کند،اما«احیای سنت در این قرن»را چندان ممکن نمی‏داند. وی معتقد است که قرن نوزدهم از دیدگاه ما بعد الطبیعی نشانگر نقطه اوج بی‏رونقی ست در غرب است،اما جای شگفتی است‏ که اقبال گسترده‏ای به شرق‏پژوهی و ترجمه کتاب‏های آسمانی‏ قدسی در این قرن افزایش یافته است(معرفت و معنویت:1381، ص 206).نگاه نصر به پژوهش‏ها و ترجمه‏هایی که از سوی غربیان‏ صورت گرفته(مانند:اوپانیشادها،دائودجینگ،گلشن راز،دیوان‏ غربی-شرقی گوته،گلستان سعدی و دیگر آثار عرفانی و معنوی) نگاه مثبت و موفقی نیست.وی بر این باور تأکید دارد که این افراد «نتوانستند سنت را به صورت تمام و کمال به مرزوبوم مغرب زمین‏ باز آورند و آن علم قدسی را که در دل همه سنت‏ها نهفته است،احیأ کنند و این برعهدهه خود شرق بود که از طریق قلم و بیان کسانی که‏ در اروپا زندگی می‏کردند و یا به زبان‏های اروپایی قلم می‏زدند و جهان‏بینی سنتی،تحولی فکری و وجودی در آنان پدید آورده بود، موجبات احیای سنت را در غرب فراهم آورد.»(معرفت و معنویت:1381،ص 214-213)

نصر،«رنه گنون»،«آنانداکس کوماراسوامی»و «فریتهوف شووان»را جزء آن دسته از کسانی می‏داند که‏ توانستند در قرن بیستم مکاتب باطنی،معنوی و سنتی‏ را با شناختی کامل به مرزوبوم جهان غرب بشناسانند. نصر به این سه نفر شدیدا دلباختگی و علاقه دارد و از آنان به نیکی و احترام یاد می‏کند.نصر معتقد است که گنون،شارح اصلی آموزه‏های‏ متافیزیکی بود و کموماراسوامی،محقق هنر شرقی که شرح و بیان‏ خویش از متافیزیک را با توسل به زبان صور هنری بیان می‏نمود. شووان نیز«شبیه خود عقل کیهانی،از نیروی لطف الهی سرشار به‏ نظر می‏رسد که در کل واقعیت پیرامون انسان نظر می‏کند و همه‏ آنچه را به وجود بشیری ارتباط می‏یابد،در پرتو معرفت قدسی شرح و بیان می‏کند.»(معرفت و معنویت:1381،ص 225)

نصر،بازیابی امر قدسی و احیای سنت را تنها محدود به دین و ما بعد الطبیعه نمی‏داند،بلکه وی بر این تمنای محال تأکید دارد که‏ احیای سنت در علومی مانند:فیزیک،زمین‏شناسی،هنر،شیمی، پزشکی،فلسفه،روان‏شناسی و...نفود و تأثیر دارد.اکنون ما قادر هستیم که با احیای ستن این علوم را به اصل خود ارجاع دهیم و ثمرات واعقی آن را باز یابیم.وی در تأیید باورهای خود می‏نویسد:

«اگر جست‏وجوی امر قدسی که در همه این حوزه‏های حیات و فکر معاصر مشهود است،در چارچوبه سنت به اجرا دربیاید،می‏تواند به‏ تجدد بنای حقیقت و توان‏بخشی انسان در پرتو آن حقیقت که در مرکز وجود او نیز جای گرفته است،منجر شود»

این‏گونه توان‏بخشی که یک تجدید حیات واقعی است،لا اقل‏ می‏تواند برای آن نوع انسانی روی دهد که هنوز ندای امر قدسی‏ در گوش وی طنین‏انداز است و در قلب این ندا،آن علم قدسی را می‏توان یافت که از گوهر و ریشه قوه عاقلیه انفکاک‏ناپذیر است و بنیاد سنت را تشکیل می‏دهد،همان علم قدسی که تحصیل آن، غایت وجودی بشر است»(معرفت و معنویت:1381،ص 248)